

خودگروی با رویکرد خودارزشمندی

مرضیه صادقی*

چکیده

در مباحث فلسفه اخلاق یکی از نظریاتی که گرچه محبوبیت عام ندارد ولی از سوی افرادی چون خانم «آین رند» مورد دفاع قرار گرفته، نظریه خودگروی اخلاقی است. نگارنده در مقاله حاضر درصدد طرح این دیدگاه، و سپس تفسیر خودگروی اخلاقی با رویکرد خودارزشمندی می‌باشد که البته در این صورت خودگروی از شکل متداولش که محرک انسان خودخواهی باشد، فاصله گرفته و به سوی توجه به خویشتن و عنایت به نفس در جهت ارزشمندی و فعلیت کرامت ذاتی انسان سوق پیدا می‌کند. درواقع گرایش به خود در قالب سه وظیفه: نسبت به خدا، خود و دیگران مراحل تکاملی خود را طی می‌کند.

واژگان کلیدی

خودگروی اخلاقی، خودارزشمندی، نفس، خودخواهی.

marziyehsadeghi@yahoo.com.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۴/۲۳

*. دانشیار دانشگاه قم.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۷/۱۵

طرح مسئله

در نظام اخلاق اسلامی، می‌توان ملاک و معیار رفتار یک انسان را خودارزشمندی قرار داد که به معنای ارج نهادن به نفس انسانی است که هویت و حقیقت او را تشکیل می‌دهد. این‌که انسان، دارایی‌ها و استعدادهای خود را در جهت کمال خویش به کار گیرد و انگیزه و محرک وی در حیات شخصی تکامل خود انسانی باشد. انسان، گرچه حیات خود را محور قرار داده و نفع خویش را لحاظ کرده اما در عین حال قائل به رابطه تساوی بین طلب نفع شخصی و خودخواهی نیز نشده است.

بنابراین انسان یک موجود ذاتاً ارزشمند و عزیز است که باید این عزت ذاتی را حفظ کند چراکه طی این طریق در جهت رسیدن به آن غایت مطلوب، ضروری است. بنابراین همه اعمال و رفتار انسان باید در جهت خودارزشمندی تحقق پیدا کند اما مؤلفه‌های خودارزشمندی آن‌طوری که در خودگرایی اخلاقی مطرح می‌شود صرفاً نمی‌تواند نفع شخصی به معنای نفی نفع غیر و نوع‌دوستی باشد. بلکه به نظر می‌رسد گرایش به خویشتن را بتوان با رویکردی مثبت با توجه به آیات قرآن مورد بررسی قرار داد به‌طوری‌که بتوان یکی از مقومات خودگرایی را احسان و نیکوکاری و در نتیجه نوع‌دوستی قرار داد.

خودگروی اخلاقی

طبق تقسیم‌بندی صورت‌گرفته، خودگروی به سه شکل تقسیم شده است: خودگروی اخلاقی، خودگروی روانشناختی، خودگروی عقلانی.

اصل اساسی خودگروی روان‌شناختی چنین است که تنها انگیزه مردم، عمل بر طبق منافع شخصی خودشان است. خودگروی روان‌شناختی،^۱ یک نظریه توصیفی است که انگیزه انسان‌ها در اعمال و رفتارشان را به چگونگی سرشت و خلقت آنها وابسته می‌داند و می‌گوید خودخواهی جزو ذات انسان‌هاست و لذا نمی‌توان نوع دوستی و دیگرگروی را از انسان انتظار داشت. این نظریه در واقع اشاره به مسئله حب‌ذات و حب‌نفس^۲ در انسان دارد. بنابراین اگر فعلی در خارج، به‌ظاهر از سنخ از خودگذشتگی و فداکاری و ... است در واقع به انگیزه نفع شخصی صورت گرفته است. چراکه طبیعت و ذات انسان، فعلی جز در جهت نفع خود را طلب نمی‌کند. اما شعار خودگروی اخلاقی بدین صورت است که فاعلان اخلاقی تنها باید عملی را انجام دهند که به منفعت شخصی خودشان بینجامد و در نهایت، خودگروی عقلانی (خودخواهی عقلانی نیز نامیده می‌شود) اصلی است که می‌گوید: یک عمل، هنگامی عقلانی است که آن عمل به بیشینه‌سازی نفع شخصی مان بینجامد. (Biar, 1990: 201)

1. Psychological egoism.
2. Self love.

درواقع خودگروی اخلاقی، نظریه‌ای دستوری در باب اخلاق هنجاری است که مانند دیگر نظریات دستوری درصدد بیان معیار برای تشخیص فعل صحیح و غیرصحیح است و لذا ناظر به باید و نبایدهاست و همچنین پاسخگوی به این سؤال است که آیا انسان نسبت به دیگران وظیفه اخلاقی دارد یا خیر؟ و دقیقاً در نقطه مقابل اخلاق نوع‌دوستی قرار می‌گیرد.

در مقاله حاضر برآنیم تا به بررسی و نقد دیدگاه خانم این رند بپردازیم که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ محبوبیت زیادی پیدا کرده بود. وی فصول کتاب (در فضیلت خودپرستی) را تحت عناوینی چون اهداف اخلاق، آیا همه خودخواهند، سلامت روان در برابر خود فدا کردن و خود قربانی‌گری، مناقشات تمایلات انسانی و غیره مطرح می‌کند. خانم رند ضمن پرداختن به این فصول درصدد اثبات خود‌گرایی اخلاقی از طریق نفی مطلق دیگرگروی و نوع‌دوستی است. به‌نظر وی، خود‌گرایی اخلاقی تنها فلسفه اخلاقی است که به تمامیت زندگی فردی انسان احترام می‌گذارد.

خانم رند، خیر و شر و ارزش و غیرارزش را براساس حیات انسان تعریف می‌کند. از نظر وی ملاک ارزش، حیات انسان است و لذا هدف و غایت فاعل اخلاقی حیات خود اوست. وی حیات را تنها چیزی می‌داند که می‌تواند هدف و غایت فی‌نفسه محسوب شود. بنابراین آن‌چه که در جهت بقا حیات انسان دخالت دارد خیر و آن‌چه که سبب لطمه رساندن به آن می‌شود شر محسوب می‌شود. طبق این دیدگاه قربانی کردن خود و در معرض خطر قرار دادن زندگی خود به خاطر دیگران هرگز نمی‌تواند اخلاقی باشد. (Rand, 1964: 21)

وی اخلاق نوع‌دوستی را ایده‌ای تماماً مخرب می‌داند. در طرز تفکر وی نوع‌دوستی، منجر به انکار ارزشی فرد می‌شود. نوع‌دوستی به انسان می‌گوید زندگی تو، صرفاً چیزی است که می‌توان آن را فدا کرد. از نظر وی اگر انسانی اخلاق نوع‌دوستی را بپذیرد دغدغه اصلی وی نه چگونه زیستن، بلکه چگونه فدا کردن زندگی‌اش خواهد بود. دو نکته در دیدگاه رند نقش اساسی دارد یکی این‌که وی معتقد است مبنای متفاوتی برای اخلاق خودگرایانه وجود دارد چراکه این دیدگاه تنها اخلاقی است که واقعیت فردی یک شخص را جدی می‌گیرد و در مقابلش نوع‌دوستی نشان از ذهنی دارد که تصور وجود یک انسان در آن پاک شده است و دوم این‌که از نظر رند خیرخواهی و حُسن‌نیت نسبت به دیگران هیچ‌گونه منشأیی در طبیعت انسان ندارد و در مقابل طلب نفع شخصی، قربانی کردن منافع شخصی به پای سایر مردم است یا به پای امور ماوراءطبیعی که عرفان است.

اصول دیدگاه «رند»

هر انسانی فقط یک بار زندگی می‌کند و زندگی وی از نهایت اهمیت برخوردار است. اخلاق مبتنی بر

نوع دوستی ارزش فرد انسانی را جدی نمی‌گیرد زیرا زندگی فرد را چیزی تلقی می‌کند که انسان باید آماده فداکردن آن به جهت اصلاح دیگران باشد. بنابراین از آنجا که خودگرایی اخلاقی، فرد انسانی را جدی می‌گیرد تنها نظریه‌ای است که باید معقول واقع شود. پس محتوای این دیدگاه تندروانه این است که تنها یک اصل غایی برای رفتار آدمی وجود دارد و آن پی‌جویی منافع شخصی است و این اصل، اجتماع کلیه وظایف و تعهدات طبیعی انسان‌اند.

خانم رند در تبیین دیدگاه خود می‌گوید:

خودخواهی یعنی تحریک شدن به وسیله نفع شخصی و این نیازمند در نظر گرفتن مقومات نفع شخصی و چگونگی به دست آوردن آن می‌باشد چه ارزش‌ها و چه اهدافی باید دنبال شود و چه اصول و سیاست‌هایی باید اتخاذ شود. از آنجا که یک انسان معتقد به اصالت خودخواهی، اهداف خویش را با راهنمایی عقل خویش تعیین می‌نماید و از آنجا که منافع انسان‌های عقلانی با یکدیگر برخورد ندارند، انسان‌های دیگر اغلب از اعمال او نفع می‌برند اما نفع انسان‌های دیگر هدف اولیه و مقصود او نیست بلکه نفع خود او هدف اولیه و آگاهانه او می‌باشد. اگر شخصی با انگیزه نیکوکاری، محبت، وظیفه دیگرگرایی، ارزش یا میلی را برگزیند که برای او کم‌ارزش‌تر است می‌توان گفت که این یک عمل فداکارانه است. برای مثال فرض کنید پسری شغلی را که می‌خواهد با معیارهای عقلانی اختیار کند اما بعد از آن به دلیل خشنود نمودن مادرش آن شغل را رها کند آنگاه پسر به میل مادرش عمل کرده و این وظیفه اخلاقی او می‌شود که خوشبختی مادرش بالاتر از خوشبختی خود اوست هر چند بداند که خواسته مادر غیرعقلانی است. (Rand, 1964: 53-56)

بنابراین با توجه به نظر این رند، با داشتن اراده آزاد، انسان‌ها باید ارزش‌های خود را انتخاب کنند فرد به طور خودکار زندگی خود را به عنوان ارزش نهایی حفظ می‌کند وی سپس اضافه می‌کند که: ذهن انسان ابزار بنیادین او برای بقاست، زندگی به انسان داده شده است اما بقا نه، ذهن به او داده شده است اما محتوای آن نه. برای زنده ماندن، او باید عمل کند و قبل از این که بتواند عمل کند باید ماهیت و هدف عملش را بداند او نمی‌تواند غذای خود را بدون آگاهی از غذا و نحوه به دست آوردن آن فراهم کند او نمی‌تواند یک خندق را حفر کند بدون آگاهی از هدف و وسایل دستیابی به آن. (Rand, 1992: 10-12)

البته گفته می‌شود که خودگرایی اخلاقی، خودخواهی و خطمشی خودمدارا را تأیید می‌کند اما حماقت را خیر. چنان که این امر را که کسی بخواهد بهترین سال‌های عمرش را صرف شرط‌بندی در مسابقات کند ناپسند تلقی می‌کند. در دلیلی که برای اثبات خودگرایی آورده می‌شود این نکته محور قرار می‌گیرد

که سیاست مواظبت از دیگران، خودش، خودش را رد می‌کند زیرا تجاوزی نامطبوع به زندگی خصوصی افراد دیگر می‌باشد. چنان‌که در مورد احسان به دیگران سبب می‌شود که عمل ما برای دیگران تحقیرآمیز بوده و عزت و حرمت نفسشان از آن‌ها گرفته شود و در واقع احسان به آن‌ها حاکی از آن است که ایشان صلاحیت مراقبت از خودشان را ندارند و همچنین سبب از بین رفتن اعتماد به نفس و در نتیجه اینکه منفعلانه وابسته به دیگران شوند.

وی در پاسخ به این سؤال که چطور فرد می‌تواند زندگی عقلانی را در میان جامعه غیرعقلانی راهبری کند می‌گوید: من پاسخم را به صورت تنها یک اصل مطرح می‌کنم و آن اصل این است که: انسان نباید هیچ‌گاه در صدور احکام اخلاقی اشتباه کند و البته این متضاد عقیده‌ای است که امروز شایع و رایج گردیده و عامل گسترش شر و زشتی در عالم شده است. هیچ چیزی نمی‌تواند به اندازه خطا در احکام اخلاقی فرهنگ یا شخصیت انسانی را تخریب کند این به آن معناست که هیچ کس حق قضاوت در مورد دیگران را ندارد باید از لحاظ اخلاقی همه چیز را تحمل کند و همیشه افراد خوب قادر به تمایز خوبی و بدی از یکدیگر نیستند. واضح است که چه کسی از این قاعده اخلاقی سود می‌برد و چه کسی ضرر خواهد کرد چنان‌چه عادلانه نیست که از ستایش عفت و پاکدامنی انسان‌ها پرهیز گردد و یا از محکوم کردن گناه و فساد آن‌ها سر باز زده شود. هنگامی که رفتار بی‌طرفانه داشته باشید در نتیجه هیچ انتظاری از شما نمی‌رود چه در زمینه تشویق خوبی‌ها و چه محکوم کردن بدی‌ها. (Rand, 1964: 67) بنابراین اگر هر شخصی مواظب منافع خودش باشد احتمال بیشتری می‌رود که همه وضع بهتری داشته باشند.

آین رند می‌گوید: انگل‌ها، کاسه به‌دستان، چپاولگران، وحشیان و جانبدار نمی‌توانند هیچ ارزشی را برای یک انسان داشته باشند همچنین وی نمی‌تواند از زندگی در جامعه‌ای که مطابق با نیازها، خواسته‌ها و باج‌سبیل‌های آن‌هاست هیچ‌گونه نفعی ببرد. جامعه‌ای که با وی همچون یک حیوان قربانی رفتار کرده و او را به خاطر فضائلش جریمه می‌کند تا به آن‌ها به سبب شرارت‌ها و بدی‌هایشان پاداش دهد این یعنی جامعه‌ای که مبتنی بر اخلاق نوع‌دوستی است. وی متذکر می‌شود این که بخواهیم شخصی، دارایی‌های خود را به دیگری واگذار کند، تلاشی آشکار در جهت فداکردن زندگی‌اش است. و لذا وقتی از این رند پرسیده می‌شود بر سر بینوایان چه خواهد آمد؟ وی پاسخ می‌دهد اگر شما می‌خواهید به ایشان کمک کنید کسی جلوی‌تان را نخواهد گرفت.

اما به نظر می‌رسد شکل بهتری از خودگرایی وجود دارد که می‌گوید در بسیاری از موارد اگر دیگران را مورد آزار قرار ندهیم نهایتاً به نفع خود ما خواهد بود چراکه در غیر این صورت در کنار آن‌ها جایی نخواهیم داشت و در مواقع نیاز به ما کمک نخواهد کرد و یا اگر با مردم صادق نباشیم آن‌ها هم با ما صادق

نخواهند بود. بنابراین به نفع ماست که طوری رفتار کنیم که بتوانیم توافقاتی دوجانبه با افراد دیگر داشته باشیم. پس رعایت این اصل هم مهم است که به دیگران خوبی کنیم چون اگر چنین کنیم احتمال آنکه دیگران به ما خوبی کنند بیشتر خواهد بود.

اما این سخن نیز قابل خدشه است که اگر انسان این گونه رفتار را به خاطر نفع خود انجام دهد در مواردی ممکن است انسان از بد رفتار کردن با دیگران نفع نبرد بنابراین نمی‌توان گفت که همه تعهدات اخلاقی ما قابل اشتقاق از منفعت شخصی می‌باشند.

می‌توان گفت خودگرایی اخلاقی، یک آموزه محبوب همه نبوده و نمی‌باشد و لذا کورت بایر می‌گوید: «خودگرایی اخلاقی نمی‌تواند صحت داشته باشد زیرا نمی‌تواند راه‌حلی برای تعارض منافع باشد بلکه تعارض منافع را تشدید می‌کند.» (Biar, 1958: 205) ناقد دیگر ریچلز است. ریچلز می‌گوید:

خودگرایی اخلاقی قائل به این است که هر یک از ما جهان را به دو گروه از افراد تقسیم می‌کنیم؛ خودمان و بقیه و این که ما منافع افرادی را که جزو گروه اول هستند مهم‌تر از گروه دوم می‌دانیم اما می‌توانیم بپرسیم چه تفاوتی بین ما و سایرین وجود دارد که قرار دادن خودم در این گروه خاص را توجیه می‌کند آیا من باهوش‌ترم؟ آیا فضایل بیشتری دارم؟ ... چه چیز است که مرا این قدر استثنایی می‌سازد؟ چون پاسخی به این پرسش‌ها پیدا نمی‌شود پس خودگرایی اخلاقی آموزه‌ای گزافی است به همان گونه که نژادپرستی گزاف است. (Rechels, 2003: 8)

برهان وی چنین است: «هر آموزه اخلاقی که به منافع یک گروه بیش از منافع گروهی دیگر اهمیت دهد گزاف است مگر اینکه تفاوت بین اعضای گروه وجود داشته باشد.»

خودگرایی موجب می‌شود که هر شخصی برای منافع خودش بیش از دیگران اهمیت قائل شود درحالی که تفاوتی بین خود شخص و سایرین وجود ندارد. بنابراین خودگرایی گزاف است. درواقع وی معتقد است که یک اخلاق مناسب باید راه‌حلی برای تعارضات منافع هم فراهم سازد به گونه‌ای که همه افراد ذی‌نفع بتوانند در توافق با هم زندگی کنند و خودگرایی اخلاقی چنین خاصیتی ندارد.

ریچلز همچنین این راه‌حل را در مقابل استدلال رند ارائه می‌کند البته با این پیش‌فرض که در خودگروی رند، نوعی اجتماع نقیضین مابین خودگروی و دیگرگروی وجود دارد و صدق یکی در برابر کذب دیگری قرار می‌گیرد. او معتقد است آنچه ما آن را «فهم مشترک»^۱ و دیدگاه مبتنی بر عقل سلیم می‌نامیم، نگاهی است که بین دو افراط‌گرایی (خودگرایی و دیگرگروی) قرار دارد؛ منافع شخصی افراد و

1. common sense.

منافع دیگران هردو دارای اهمیت هستند و باید تعادلشان نسبت به هم حفظ شود. زمانی که تعادل ایجاد شد گاهی معلوم می‌شود که انسان باید در جهت منافع دیگری عمل کند و گاهی هم انسان باید مراقب منافع خود باشد. بنابراین اگر برهان رند حد افراطی دیگرگروی را رد کند به این معنا نیست که ما باید حد افراطی دیگر یعنی خودگرایی اخلاقی را بپذیریم چون یک راه میانه وجود دارد. (Rachels, 2003: 8) نقد دیگر این است که گفته می‌شود خودگروی اخلاقی درون متناقض است زیرا به سود فرد نیست که همه افراد دیگر لزوماً چنان عامیانه به دنبال سود خود باشند. به تعبیر کانت نمی‌توان خواهان این شد که اصل خودگروی قانون عام شود. (فرانکا، ۱۳۷۶: ۵۶) به علاوه رند با پذیرش این مطلب که حسن نیت نسبت به دیگران هیچ منشأیی در طبیعت انسان ندارد، در واقع خودگروی روان‌شناختی را تأیید کرده و التزاماً بیان می‌دارد که برای انسان تنها یک راه وجود دارد و آن خودخواهی و طلب نفع شخصی است که مفاد خودگروی اخلاقی می‌باشد درحالی که این با ارتکازات تک تک انسان‌ها مخالفت دارد چراکه هر انسانی بالضرورة احساس وظیفه در قبال دیگران را در خود می‌یابد و به علاوه فضایی چون احسان و نیکی کردن و از خود گذشتگی و ... از اموری هستند که عقل انسان‌های سلیم‌النفس حکم به حسن آن‌ها می‌کند.

و اما نکته قابل توجه این است که رند بین طلب نفع شخصی و خودخواهی رابطه تساوی برقرار کرده است درحالی که در بسیاری از مواقع که انسان برای حفظ حیات و تداوم آن به دنبال نفع شخصی می‌رود لکن الزاماً خودخواه خوانده نمی‌شود. این اصطلاح خودخواهی که عنوانی مشتمل بر وصف مذموم می‌باشد در جایی به کار می‌رود که انسان با به دست آوردن نفع خود، به نفع دیگران لطمه وارد سازد و یا بدون دلیل عقلی، نفع خود را بر نفع دیگران مقدم دارد. (Rachels, 2003: 58) به علاوه هیچ مانعی وجود ندارد که فاعل اخلاقی برای ارضای عواطف خویش در قبال دیگران رفتارهایی چون مهربانی، فداکاری و ... را انجام دهد و نفع آن به خودش برسد. یعنی آرامش وجدان داشته باشد منتها در اینجا مقصود بالذات، نفع غیر است و مقصود بالعرض، نفع خودش است. بنابر این بی تفاوت نبودن درمقابل دیگران نه تنها مصداق خودخواهی نیست بلکه می‌تواند مقوم خودارزشمندی باشد.

ارزش و متعلق ارزشمندی

واژه (value) که از واژه لاتینی (valere) به معنای باارزش بودن است واژه‌ای کاملاً انعطاف‌پذیر از منظر تحلیل معناشناختی است. در مقاله حاضر، واژه ارزش، برای نشان دادن آنچه که خیر و ارزشمند است، به کار می‌رود. منظور از ارزش‌های اخلاقی، تمام مصادیق خوبی‌ها و یا متعلقات بایدها می‌باشد زیرا مقصود ما این است که دنبال کردن این امور، از نظر اخلاقی درست است و مقصود از ارزشمندی، ارج نهادن به

قابلیت‌های نفس و مزین کردن نفس به ارزش‌هایی است که عزت آن را تأمین و حفظ کند. اما متعلق این ارزشمندی، نفس انسان است که همچون بدن او معروض صحت و مرض قرار می‌گیرد. به طوری که از نظر علمای اخلاق، صحت آن در صورتی است که هیأت و اجزای آن به گونه‌ای باشند که دائماً بدان وسیله بتوانند خیرات و امور حسن و افعال زیبا را انجام دهد که در این صورت، نفس در حال سلامت خواهد بود. بنابراین نفس در سایه فضایل، همان هیئت نفسانی است که به وسیله آنها خیرات را انجام می‌دهد و می‌تواند به حالت سلامت برسد. (فارابی، ۱۴۰۵: ۲۴) آنچه منشاء اثر و باعث نیک و بد صفات خیر و شر ملکات هستند، چهار قوه است. (قوه عاقله، نفسیه، شهویه، وهمیه) نیکی‌ها در حال تسلط قوه عاقله و بدی‌ها در حال زبونی و عجز آن حاصل می‌شوند (نراقی، بی‌تا: ۲۸) اما باید توجه داشت آنچه خداوند در ما انسان‌ها به ودیعه گذاشته، استعداد و توانایی قبول خلق است نه اینکه خلق بالفعل در طبیعت ما وجود داشته باشد. علمای اخلاق معتقدند هر خلقی امکان تغییر دارد و لذا هیچ خلقی نمی‌تواند بالطبع باشد. (ابن مسکویه، ۱۴۱۴: ۵۳) بنابراین انسان باید با سعی و تلاش این مسیر را طی کند و از طرفی تلاش انسان در مسیر ارزشمندی در صورتی معقول است که او را فاعلی مختار بدانیم.

با توجه به این مسئله، به نقش اختیار و انگیزه پی‌می‌بریم. انسان برای رسیدن به حالت حسن انتخاب و حسن اختیار باید بر وجود خود، قوه عقل را حاکم کند و انقیاد و اطاعت قوه عملیه از قوه عاقله، به گونه‌ای باشد که همه اعمال وی تحت فرمان عقل باشد و اوامر به شیوه معقولانه از وی صادر شود و لذا توصیه‌های عملی برای تقویت امر تهذیب اخلاق بسیار مؤثر خواهد بود به خصوص که طبع انسان به واسطه قوای چندگانه‌اش، آمادگی پذیرش خصایص بد را نسبت به امور خیر، بیشتر دارد.

درواقع انسان باید به مرتبه کمال عملی برسد که در سایه قوه عاقله به دست می‌آید و این همان کمال خلقی انسان است که در اثر تسالم و هماهنگی در بین قوای نفسانی و اعتدال در افعال ایجاد می‌شود. در این مرتبه است که ملکه عدالت که همان اتفاق قوا بر فرمان‌داری عاقله می‌باشد حاصل شده است و در نهایت کمال هر شخص، اتصاف او به صفت عدالت و میانه‌روی در جمیع افعال است. (نراقی، بی‌تا: ۵۳)

و اما از نظر علمای اخلاق، قصد و غرض فاعل، تعیین‌کننده فضیلت بودن عمل اوست چراکه فاعل مختار، هدف‌دار نیز می‌باشد هدفی را که مورد توجه قرار می‌دهد همان علت غایی است. علت غایی در هر کاری، آن غایتی است که برای فاعل، انگیزه جهت انجام فعل شود. (صدرالمتألهین، ۱۳۷۵: ۸۵) حال، انسانی که به دنبال کمال مطلوب است می‌داند که اعمال و رفتار و تلاش خود اوست که در سایه حسن اختیار وی منجر به آن هدف اخلاقی می‌شود و بر طبق آیه قرآن «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ...» (زلزال / ۸) تلاش انسان هدر نرفته و عاید خود انسان خواهد شد.

بنابراین بر طبق آیه «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان / ۳) نفس انسان بین دو عالم ملک و ملکوت قرار دارد. به عبارت دیگر دارای دو قوه عقل و شهوت است که اگر به سوی شهوت و غضب سوق پیدا کند حیوانیت در او رشد می‌کند ولی اگر به سمت شکوفایی عقل گام بردارد طالب افعال نیک بوده و به کمال مطلوب می‌رسد. (صدرالمألهین، ۱۳۶۰: ۲۲)

مؤلفه‌های خودارزشمندی

قرآن در معرفی مصادیق انسان‌های عزیز و ارزشمند در سوره‌های بقره و لقمان و لیل^۱ از عناوینی چون متقین، مؤمنین، محسنین و مفلحون استفاده می‌کند آنچه مسلم است بر طبق آیه قرآن «إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى» سعی و تلاش انسان‌ها متفاوت است و لذا رتبه و درجه آن‌ها نیز متمایز خواهد بود. لکن هر انسانی می‌تواند در دایره وجود برای طی مراحل کمال در ارتباطات سه‌گانه خویش (ارتباط با خدا، ارتباط با خود، ارتباط با دیگران) که مجموعاً به صورت سه وظیفه نسبت به خود، خدا و دیگران در دو بُعد اخلاق فردی و اجتماعی شکل می‌گیرد، کرامت ذاتی و خدادادی خود را بالفعل کرده و با رسیدن به مرتبه انسان الهی، به سعادت نهایی دست پیدا کند و شایسته عنوان مفلحون گردد. چنین انسانی ارزش وجودی خویش را ارج نهاده و دچار تنزل و تذلل در ناحیه نفس خود نشده بلکه بالعکس نفس خود را مزین به فضایل و ارزش‌های اخلاقی کرده و در نتیجه دارای صلابت و مهابت و عزت نفس می‌باشد که خدا می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ». (منافقون، آیه ۸)

(الف) ارتباط با خدا (مؤمنین)

خداوند در مسیر تکامل انسان، نقش ابتدایی و نهایی کار را به خود استناد می‌دهد ابتدای کار که خلقت است؛ «إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى» (حجرات، آیه ۱۳) و آخر کار که حسابرسی است می‌فرماید: «وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةِ وَالْأُولَى» (لیل، آیه ۱۳) و اما در بین مسیر، خداوند وظیفه خویش را هدایت معرفی می‌کند؛ «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» (لیل، آیه ۱۲) که انسان در میدان عمل با قوه اختیار و همراه با تلاش خود می‌تواند تحت هدایت خداوند قرار بگیرد و به نهایت سیر خود برسد. حال برای توفیق در این مسیر، گام اول انسان، ارتباط با خدا و ایمان به اوست که در واقع رمز رسیدن به کمال حقیقی می‌باشد اما ایمان به خدا گرچه ریشه فطری در انسان دارد اما در جهت شکوفایی آن باید موانع را کنار زد و صفات رذیله را پاک کرد و ملتبس به اعمال

۱. «إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى * فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى» (لیل (۹۲): ۶ - ۴)؛ «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (بقره (۲): ۳)؛ «هُدَى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ». (لقمان (۳۱): ۳)

صالح شد چرا که در سایه عمل صالح، ایمان هم بقا پیدا می‌کند «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ» (نساء / ۱۲۴) به علاوه معرفت نیز برای تحقق ایمان و آثار ایمان از جمله خشیت ضرورت دارد چنان که می‌فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر / ۲۸) خوف حالتی برای نفس است که از شناخت قدرت خدا و نفوذ امر وی و بی‌نیازی او حاصل می‌شود و به همراه آن حالت تعظیم است که نتیجه دو معرفت است: یکی معرفت جلال و عظمت الهی که از اصول ایمان است و دیگر معرفت ذلت نفس خود و مسخر بودن تحت قدرت خدا. حال انسانی که به این معرفت برسد در سایه عمل به شریعت خدا و پیاده کردن ارزش‌های اخلاقی در نفس خویش، ارزش‌هایی را که خداوند مطرح کرده است را تصدیق می‌کند (صَدَقَ بِالْحُسْنَى) و از اولی‌الالباب^۱ نیز محسوب خواهد شد و ملبس به صفات آنان می‌شود. آنان کسانی هستند که وفا به عهد و میثاقی که با خدا بسته‌اند را نقض نمی‌کنند و این عهد با خداوند «أَنْ اعْبُدُونِي» یعنی این‌که از او و صفات او پیروی کنند به علاوه انسان توسط عقلی که خداوند به او اعطاء کرده این عهد را امضاء کرده است که از صفات شیطانی نباید پیروی کرد چرا که در این صورت تکذیب ارزش‌های خدایی می‌شود. همچنین آنان کسانی هستند که در مقابل خداوند خوف و خشیت و مقام تعظیم دارند و از مجازات اعمال بد خود می‌ترسند و هدف نهایی این‌ها طلب وجه پروردگار و لقا اوست و این افراد زشتی را با خوبی از خود دور می‌کنند. بنابراین تصدیق خدا و ایمان به او تصدیق ارزش‌ها و احکام خدا را به دنبال می‌آورد. اما در مقابل اگر کسی از نفس ذلیل و ضعیف برخوردار باشد چنین شخصی در اصطلاح قرآن فاسق^۲ است؛ یعنی بیرون رفتن از اطاعت خدا و عبادت او (نراقی، بی‌تا: ۶۵) کسی که از حد و حدود الهی تجاوز کند در نتیجه «كَذَّبَ بِالْحُسْنَى» می‌گردد. یعنی ارزش‌های الهی را تکذیب می‌کند.

(ب) ارتباط با خود (متقین)

تقوا در مفهوم اخلاقی‌اش به معنای اراده کنترل نفس می‌باشد یا به عبارت دیگر، فاعل مختار در مقابل خطری که از ناحیه خودش متوجه سعادت و کمال نهایی وی می‌شود خود را حفظ کند تا سبب محرومیت خویش از رضوان و لقا خدا نشود و این حفاظت به صورت فعل یا ترک فعل خواهد بود. اراده صیانت نفس همراه با خوف می‌باشد؛ «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (قصص، آیه ۸۳) و اما در آیات بسیاری، متعلق تقوا، خداوند است چنان که می‌فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ» یا «اتَّقُوا رَبَّكُمْ» که اشاره به این مطلب دارد که خوف و خشیت انسان باید فقط در رابطه با خدا و حسابرسی او باشد. بنابراین در صفت تقوا، همواره عامل ترس، از دست

۱. «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ * وَالَّذِينَ ...» (رعد (۱۳): ۲۰ - ۱۹)
 ۲. فسق: از «فَسَقَ الرُّطْبُ عَنْ قَشْرِهِ»؛ یعنی پوسته خرما که آن را حفاظت می‌کند پاره شد.

دادن سعادت ابدی است که به خداوند برمی‌گردد. لذا شخص متقی کسی است که در کنترل نفس خویش، همواره خشنودی خدا را در نظر می‌گیرد. در آیه «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ...» (بقره / ۲) خداوند می‌فرماید: متقین کسانی هستند که مؤلفه اول یعنی در ارتباط با خدا، ایمان حاصل کرده‌اند. صفت تقوی مرتبه‌ای از مراتب ایمان نیست که دارندگان مرتبه پایین‌تر، مؤمن بی‌تقوا باشند، تقوا صفتی است که با تمامی مراتب ایمان جمع می‌شود مگر این که ایمان، ایمان واقعی نباشد.

و اما متقین کسانی‌اند که متصف به پنج صفت‌اند؛ ایمان به غیب، اقامه نماز، انجام انفاق، ایمان به آنچه که خداوند به انبیا خود نازل کرده و ساعی به تحصیل یقین به آخرت که چنین کسانی دارای هدایت الهی می‌باشند. (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۴۶۵)

متقین دارای دو هدایت هستند. زیرا این‌ها دارای پنج صفت نشده‌اند مگر به هدایتی از خداوند. آنگاه خداوند کتاب خود را معرفی می‌کند که هدایت همین متقین است. پس هدایت کتاب، غیر از آن هدایتی است که اوصاف نامبرده را در پی داشت.

بنابراین هدایت اول از سلامت فطرت است که همان هدایتی است که به جهت آن متقی شده‌اند. و هدایت دوم، هدایتی است که خداوند به پاس تقوایشان به آن‌ها کرامت کرده و این هدایت دوم از ناحیه قرآن متوقف بر هدایت اول است. هدایت اول از ناحیه خود شخص و دیگری به‌عنوان جزای او از ناحیه خداست. درواقع شخص سلیم‌الفطره بعد از آنکه به چنین موجودی غیبی ایمان آورد خود را ملزم می‌داند که در برابر آن مبدأ یکتا خضوع کند و در جستجوی هدایت او برآید و وقتی که به هدایت او رسید آنچه در وسع اوست از مال و علم و فضیلت، همه را در راه احیا آن هدایت به کار می‌بندد. و اما باید توجه داشت که اعتقاد صادق و اعمال صالح میان دو هدایت واسطه‌اند به طوری که اگر بعد از هدایت فطرت، آن اعتقاد و آن اعمال نباشد هدایت دومی دست نمی‌دهد.

ج) ارتباط با دیگران (محسنین)

در آیه ۲۰ سوره آل عمران خداوند از مرابطه و ارتباط افراد سخن می‌گوید «رابطو» و سپس در سوره لقمان نوع رابطه را مشخص می‌کند و لذا خداوند در سوره لقمان هدایت و رحمت را برای محسنین می‌داند که نیکوکاران هستند چراکه احسان یکی از مقامات ایمان می‌باشد. (لقمان / ۳)

از آنجا که اخلاق برای انسان ساخته شده است نه انسان برای اخلاق، لذا اصولی که در ارتباط مستقیم با زندگی آدمی است و آن را خوب و یا بهتر می‌کند جزو وظایف هر انسانی محسوب می‌شود این که باید کار نیک انجام داد و از زیان‌رسانی به دیگران اجتناب کرد از اصول اساسی است که حتی

متقدم بر نیک‌خواهی است چرا که در مسئله احسان و نیکوکاری، تأکید بر این است که باید بالفعل کار خوب انجام بدهیم و کار بد نکنیم نه این که صرفاً بخواهیم یا آرزو داشته باشیم چنین کنیم به‌طوری که بعضی از فیلسوفان اخلاق معتقدند اصل نیکوکاری را می‌توان از اصل عدالت اخذ کرد زیرا در جایی که توانایی داشته باشیم که خیرات دیگران را افزایش دهیم و از شرور آن‌ها بکاهیم و هیچ‌گونه تعارض و وظایفی هم در کار نباشد اگر این را نکنیم بی‌عدالتی است از این‌رو عدالت در جایی که ممکن باشد و ملاحظات دیگری مانع نشوند متضمن نیکوکاری است. (فرانکنا، ۱۳۷۶: ۱۴)

همان‌طور که خداوند در سوره لیل می‌فرماید: «مَنْ أَعْطَى» (لیل / ۵) نیکوکاران کسانی هستند که اهل بذل و جود و بخشش می‌باشند، در مقابل بخل را مطرح می‌کند «مَنْ بَخَلَ» (لیل / ۸) که به‌معنای امساک کردن در مقامی که باید بذل کرد و ندادن آنچه که باید داد. (نراقی، بی‌تا: ۳۰۹) که البته صفت بخل نتیجه محبت دنیا و ثمره آن است که در نتیجه، سبب حقارت و بی‌قدرتی صاحب خود می‌شود درحالی که سخاوت ثمره زهد و بی‌مبالاتی به دنیا است و بالاترین مراتب سخاوت، ایثار است که عبارت است از بخشش و جود با وجود احتیاج و ضرورت خود.

در این سوره (لیل) خداوند می‌فرماید: اگر کسی تقوا داشت و اهل اعطاء و بخشش بود ارزش‌های خدایی را تصدیق می‌کند و در نتیجه راه برای هدایت او باز می‌شود. ولی اگر کسی بخل بورزد و نسبت به خدا بی‌نیازی ابراز کند ارزش‌های خدایی را تکذیب کرده و در نتیجه از هدایت خدا محروم خواهد شد.

د) مفلحون

«وَأَتَقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». (آل عمران / ۲۰۰) قرآن در واقع این صفت را به‌عنوان نتیجه کار معرفی می‌کند. یعنی کسی که در ارتباطات سه‌گانه خویش موفق باشد و شایسته عنوان مؤمن، متقی، محسن شود نتیجه عملش، این است که جزو رستگاران محسوب خواهد شد چرا که نفس انسان، هر عملی را که انجام دهد به‌دلیل این که ذاتاً دارای حسن و یا قبح هستند، در جهت کمال و شرافت و یا عدم کمال نفس مؤثر است. (صدرالمتألهین، ۱۳۵۴: ۳۱۵) به‌خصوص اگر عملی تکرار شود در نفس انسانی به‌صورت ملکه درآمده و در آخرت سازنده صورت حقیقی انسان خواهد بود.

بدین ترتیب به وزان اعمالی که انسان در دنیا انجام داده و نفس خود را ملبس به آن کرده صورت حقیقی او در آخرت شکل می‌گیرد. میزان صفات اخلاقی و فضایل هر فرد، برابری می‌کند با قوت و شرافت نفس او. (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳: ۳۳۰)

بنابراین افرادی که صفت متقی، مؤمن و محسن را کسب کنند، مشمول این آیه شریفه می‌گردند.

«وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» برای آن‌ها «رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ» خواهد بود که از همه سعادت‌ها درجه‌اش برتر است. (توبه / ۷۲)

نتیجه

آنچه که باید انسان در دنیا طلب کند و هدف قرار دهد کمال خویش است لکن تحقق این کمال بر محور خودخواهی نخواهد بود بلکه حاصل سه ارتباط وی با خدا، خود و دیگران خواهد بود که در قالب سه وظیفه شکل می‌گیرد.

و اما خودگرایی اخلاقی که طلب نفع شخصی را مساوی خودخواهی لحاظ می‌کند، همواره مستلزم این است که انسان یا بدون دلیل، نفع خویش را مقدم بدارد و یا با به‌دست آوردن نفع خود به دیگران لطمه وارد کند. لکن این مسئله را مذموم نمی‌شمارد چراکه معتقد است ملاک ارزش، حیات انسان است و هر گونه رفتار در جهت کمک کردن به دیگران به بهای فداکردن نفع شخصی خواهد بود. به‌علاوه منکر نوع‌دوستی است زیرا منجر به زیر پا گذاشتن عزت‌نفس انسانی و ورود به حریم خصوصی افراد می‌باشد. درحالی‌که این اصل قابل‌خدشه است که «هر کاری که انسان از روی میل و بر طبق خواسته و نفع خود انجام دهد خودخواهانه است».

چراکه رفتار از روی مهربانی و محبت‌ورزی موردپسند انسان است ولی خودخواهی محسوب نمی‌شود. در اینجا است که مرز بین خودگرایی و خودارزشمندی روشن می‌شود. چه‌بسا انسان برای تعالی خودانسانی منافع شخصی را طلب کند اما نه‌تنها از منافع دیگران غافل نمی‌ماند بلکه توجه به غیر و نوع‌دوستی را عامل تعالی و تکامل خویش بداند. بنابراین حصر بین دو مطلب این‌که خودگرا باشیم یا دیگرگرا به‌طوری که چون دیگرگرایی در جهت فداکردن خود است پس الزاماً باید خودگرا بود، غیرصحیح است. در نظریه خانم رند، تمام وظایف انسانی در محور نفع شخصی شکل می‌گیرد حتی در مواردی که به دنبال نفع غیر است چرا که در اینجا هم مقید است در قبال نفع به دیگران، خود نیز بهره‌ای داشته باشد. درحالی‌که این رفتار صحیح نمی‌باشد چرا که در بسیاری از موارد معیارهای اخلاقی ما قابل‌ارجاع به اصل نفع شخصی نمی‌باشند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابن مسکویه، احمد بن محمد بن یعقوب رازی، ۱۴۱۴ ق، *تهذیب الاخلاق*، قم، بیدار.
۳. صدرالمتهلین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۵۴، *مبدأ و معاد*، تهران، انجمن حکمت و فلسفه.

۴. _____، ۱۳۶۰، *اسرار الآیات و انوار البینات*، تهران، انجمن حکمت و فلسفه.
۵. _____، ۱۳۷۵، *شواهد الربوبیه*، تهران، سروش.
۶. _____، ۱۳۸۳، *شرح اصول کافی*، ترجمه خواجه‌ی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی تهران.
۷. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۶۳، *تفسیر المیزان*، قم، جامعه مدرسین قم.
۸. فارابی، ۱۴۰۵ ق، *فصول منتزعه*، تهران، المكتبة الزهراء.
۹. فرانکنا، ویلهام کی، ۱۳۷۶، *فلسفه اخلاق*، ترجمه هادی صادقی، تهران، طه.
۱۰. نراقی، ملا احمد، بی تا، *معراج السعاده*، تهران، جاویدان.
11. Biar, K. *The Moral point of view*, cornell university press (USA) 1958.
12. Biar, Kort, 1990, "Egoism" *in A companion*, Ethics. Peter singer (ed) , Blackwell: exford.
13. Rachels, *the elements of moral philosophy*, 2003, ISBN-13:9780072476903-ISBN-10:0072476907.
14. Rand, Ayn, 1992, *Atlas shrugged* (35 th) anniver sary ed.) Newyork: Dutton, ISBNo – 525 – 96892 - 9.
15. _____ , 1964, *The virtue of selfishness*, Published by the penguin Grop.